

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: سپهر سمیعی- استرالیا
فرستنده: آمادور نویدی
۰۵ می ۲۰۱۹



سپهر سمیعی- استرالیا

جهانی سازی، مهاجرت و انقلاب رنگین کمانی^۱

۱

چکیده: بسیاری از محققان مارکسیست، تغییری کیفی در سرمایه داری به نام جهانی شدن را تشخیص داده اند. با این حال، ارتباط بین زیربنای اقتصادی این مرحله از سرمایه داری و روابط اجتماعی و فرهنگی آن بخوبی مورد مطالعه قرار نگرفته است. این مقاله نشان می دهد که رابطه ای سنتتیک^۲ بین زیربنای اقتصادی سرمایه داری معاصر جهانی و جنبش های اجتماعی و فرهنگی جدید تحت یک اتحاد شناخته شده به عنوان انقلاب رنگین کمانی (یعنی طرفداران همجنس بارگی و اقلیت های نژادی، فمینیست ها و غیره) وجود دارد. در این مقاله به جای تجزیه و تحلیل جنبش های اجتماعی و فرهنگی جدا از یک دیگر، و یا مطالعه این حوزه ها جدا از اقتصاد و تجارت، همه اینها در تعاملات متقابل نشان داده شده اند.

۱. مقدمه

ما در عصر جهانی شدن زندگی می کنیم. اصطلاح "جهانی سازی" اشاره به آخرین مرحله توسعه در سرمایه داری است. این اصطلاح وضعیت فعلی را در اقتصاد، سیاست، جامعه و فرهنگ نشان می دهد، که هر کدام ممکن است

¹ Sepehr Samiei. "Globalization, Immigration and Rainbow Revolution" International Journal of Research in Sociology and Anthropology (IJRSA), vol 5, no. 1, 2019, pp. 33-44. doi:<http://dx.doi.org/10.20431/2454-8677.0501005>.

² Synthetic

به عنوان زمینه ای جداگانه از علوم انسانی ظاهر شوند، اما همگی تحت تأثیر جهانی شدن قرار می گیرند. بنابراین، برای درک جهانی شدن، ما نیاز به درک تأثیر آن بر حداقل هر یک از این چهار حوزه و شاید دیگر حوزه ها داریم. نقطه شروع ما، می تواند هر یک از این حوزه ها باشد. همه تحلیل ها، چه در ابتداء اقتصادی، سیاسی، اجتماعی یا فرهنگی، در نهایت ناچار باید وارد سه حوزه دیگر شوند تا تصویری کامل ارائه دهند. اما، برای بهره گیری از میراث گسترده ای که در مطالعات مهم و غنی فعلی موجود است، ما سفر خود را از اقتصاد آغاز خواهیم کرد. همانطور که خواهیم دید، پیامدهای بینش اقتصادی ما به ابعاد سیاسی، اجتماعی و فرهنگی گسترش می یابد، و بازخورهای اینها مجدداً به حوزه اقتصاد بازمی گردند. به این ترتیب، یک حلقه سیستماتیک شکل می گیرد. ما همچنین خواهیم دید که چنین چرخه ای نظام مند و نشان دهنده وابستگی دیالکتیکی بین حوزه های مطالعه ما است.

۲. سه دیارتمان اقتصادی

کارل مارکس در جلد دوم از کار مشهور خود که تحت عنوان "سرمایه" نامیده می شود، از یک مدل ساده برای مطالعه جامعه سرمایه داری استفاده می کند. این مدل شامل دو طبقه است: سرمایه داران و کارگران. هر دو طبقه به دو بخش اقتصادی تقسیم می شوند:

دیارتمان اول: تولید کننده ابزارهای تولیدی

دیارتمان دوم: تولید کننده کالاهای مصرفی

مارکس با استفاده از این مدل، فرآیند جذب ارزش اضافی کل که توسط اقتصاد ایجاد می شود را مطالعه کرد [۱]. از آنجائی که او این فرض را مطرح کرد که همه کالاها معادل ارزششان به فروش می رسند و مبادله می شوند (یعنی ارزش مبادله که قیاس پذیر است، و نه ارزش استفاده که قیاس ناپذیر است)، تحلیل او بعداً توسط دیگرانی مورد مناقشه قرار گرفت که این فرض را اساساً غیر قابل پذیرش می دانستند. با این حال، این مناقشه ها به نتیجه گیری های او وارد شده اند و فارغ از این که آیا این مناقشه ها را قبول یا رد می کنیم، مدل مارکس از اقتصاد همچنان یک روش قدرتمند برای تصویر سازی روابط اجتماعی تولید است.

این مدل پایه و اساس برنامه ریزی اقتصادی شوروی بود و بر مبنای آن برنامه صنعتی سازی سریع شوروی طرح ریزی شد. توسعه شوروی با سرعت بالا شروع شد، با رشد نسبتاً پایدار ادامه یافت و در طول زمان در نهایت در رکود فروکش کرد. با این حال، سرمایه داری بازار آزاد کشورهای توسعه یافته با مشکل دیگری روبه رو شد که در جلد سوم سرمایه مارکس مورد بحث قرار گرفت.

به طور خلاصه، مارکس استدلال کرد که در یک سیستم سرمایه داری بازار آزاد، عرضه به طور مداوم از تقاضا پیشی می گیرد. با افزایش بهره وری، به دلیل تضادهای موجود در حوزه توزیع، توان مصرف عمومی از قدرت تولید عقب می ماند. این مطلب منجر به اضافه تولید غیر قابل فروش می شود و چرخه بازبایی سرمایه را ناتمام می گذارد.

تفاوت میان "بازار سوسیالیستی" مورد استفاده در شوروی و "سرمایه داری بازار آزاد" توسط یانوس کورنای مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت. با این استدلال که کمبود ها و قحطی های مزمن در کل بلوک کمونیستی به علت اشتباهات برنامه ریزی نبوده، بلکه به علت نقص های سیستماتیک ذاتی ایجاد شده است، او خاطر نشان می کند که

اقتصادهای سوسیالیستی "محدود به منابع"^۳ هستند، در حالی که اقتصادهای سرمایه داری "محدود به تقاضا"^۴ هستند. [۳]

با استفاده از مدل دو دیپارتمان که مارکس ارائه کرد و همچنین تغییر بازار آزاد به اقتصاد کنترل شده و برنامه ریزی شده مرکزی، سیستم شوروی قادر به ایجاد اقتصادی فارغ از فراز و فرود بود که سرعت رشد آن به مرور زمان پائین می آمد. بهره وری تولید در این اقتصاد در نهایت قادر به رقابت با اقتصاد سرمایه داری غرب نبود. همانطور که مارکس اظهار داشت، سرمایه داری بازار آزاد تمایل دارد به طور مداوم بهره وری خود را افزایش دهد و به این ترتیب مصرف دیگر نمی تواند به پای تولید برسد، و بنابراین به رکود اقتصادی و افسردگی می افتد. لذا، مشکل اصلی سرمایه داری بازار آزاد، گسترش تقاضای مؤثر در آن است و این که چگونه مازاد اقتصادی (اضافه تولید) را جذب کند.

سوئیزی، باران و مگداف، مدل مارکس را با افزودن دیپارتمان سوم گسترش دادند [۴]:
دیپارتمان سوم: جذب مازاد اقتصادی.

این مدل همچنین توسط سمیر امین و دیگران مورد استفاده قرار گرفت تا بیش از پیشتری نسبت به شیوه اداره سرمایه داری معاصر به دست آید. دیپارتمان سوم شامل تمام مؤسسات کشورهای توسعه یافته سرمایه داری است که از طریق مبالغ هنگفت مازاد اقتصادی این کشورها تغذیه می شوند. این مؤسسات عبارتند از:

- مصرف گرائی، هزینه های فروش، تبلیغات و بازاریابی
- مجتمع نظامی و امنیتی
- رسانه ها و سرگرمی
- نهادهای دولت رفاه

بعدها این محققان تحلیل خود را گسترش دادند تا تأثیر متقابل دیپارتمان سوم را بر طبقات رانت خوار، که به عنوان بخش فایر^۵ (بخش مالی، بیمه و املاک و مستغلات) شناخته می شود، در بر گیرد. مفهوم دیپارتمان سوم در ابتداء برای تشریح چگونگی جذب مازاد اقتصادی در محدوده ملی مراکز توسعه یافته سرمایه داری ارائه شد. سمیر امین تلاش کرد تا با افزودن رانت امپریالیستی به دیپارتمان سوم، این مفهوم را به حوزه سرمایه داری جهانی گسترش دهد. بنابراین امین بر انتقال ارزش افزوده از کشورهای جهان سوم به مراکز توسعه یافته سرمایه داری تأکید می کند. [۵] با این وجود، مفر بسیار مهم دیگری برای جذب مازاد اقتصادی کشورهای توسعه یافته سرمایه داری وجود دارد که مورد توجه مارکس هم قرار گرفته بود.

۳. سرمایه داری جهانی

"وظیفه تاریخی جامعه بورژوائی استقرار بازار جهانی است، حداقل در چارچوب اساسی آن، و شیوه تولیدی که مبتنی بر آن است. از آنجائی که جهان گرد است، به نظر می رسد که این امر با استعمار کالیفرنیا و استرالیا و با ضمیمه چین و جاپان انجام شده است. برای ما مسأله دشوار این است: انقلاب در قاره اروپا قریب الوقوع است و

³ Resource-constrained

⁴ Demand-constrained

⁵ FIRE sector

ماهیت آن دفعته سوسیالیستی خواهد بود؛ از آنجا که در یک زمینه بسیار بزرگتر توسعه جامعه بورژوازی هنوز در حال ظهور است، آیا لزوماً انقلاب در این گوشه کوچک از جهان سرکوب نخواهد شد؟" [۶]

با نظر به سطور بالا روشن است که مارکس درباره تأثیر توسعه نامتقارن بر تکامل سرمایه داری فکر می کرده است. بعدها، دیگران نظریه های مختلفی را برای مطالعه و توضیح همان مشاهدات ارائه کردند. از جمله مهمترین و تأثیر گذارترین آنها، امانوئل والرشتاین و نظریه سیستم جهانی وی بود. [7]

الرشتاین استدلال کرد که ساختار اقتصادی نواحی توسعه نیافته تحت تأثیر و سایه مراکز سرمایه داری تغییر شکل می یابد و به همین علت منجر به وابستگی شده و جوامع توسعه نیافته را به صادرات مواد خام در عوض محصولات صنعتی که از مراکز سرمایه داری وارد می شوند مجبور می نماید.

حمزه علوی، جامعه شناس مارکسیست پاکستانی، یک نظریه مهم دیگر که کمتر شناخته شده است را ارائه داد. علوی خاطر نشان کرد که طبقات اجتماعی در مراکز سرمایه داری به صورت متقارن توسعه می یابند، بنابراین منافع آنها به همگرایی و در نتیجه استقرار جوامع مدنی دموکراتیک می انجامد. به عکس، طبقات اجتماعی در جوامع سرمایه داری پیرامونی به طور نامتقارن توسعه می یابند، یعنی در حالی که برخی از بخش ها از جامعه به شدت توسعه یافته و تحت تأثیر مراکز سرمایه داری قرار دارند، بخش های دیگر آن توسعه نیافته و منافع آنها در تضاد علیه گروه اول است. این وضعیت نامتقارن باعث می شود که طبقات اجتماعی واگرا شوند و نتیجتاً نظام های سیاسی حاکم بر این کشورها ناپایدار می شوند. [۸]

۴. توسعه نامتقارن و امپریالیسم

اکنون تصویری نسبتاً روشن از سرمایه داری در ابعاد جهانی داریم. همانطور که توسط مارکس اشاره شده و توسط کورنای و دیگران هم تأیید شده است، سرمایه داری بازار آزاد محدود به تقاضا است. بنابراین، بدون ایجاد بیکاری و رکود اقتصادی، نمی تواند فراتر از یک نقطه خاص رشد کند. بیکاری و رکود طولانی مدت و شدید، پیامدهای جدی سیاسی را به همراه خواهد داشت و به مشکلی علیه موجودیت نظام سرمایه داری تبدیل خواهد شد. با این حال، این دو روش عمده برای برطرف کردن این مشکل وجود دارد:

- دپارتمان سوم و جذب مازاد اقتصادی
- "بازار جهانی" که در آن جوامع پیرامونی فراهم کننده تقاضای مؤثر برای رشد صنایع مراکز سرمایه داری هستند

خواهیم دید که بین این دو حوزه نوعی همبستگی وجود دارد. درک ما از حوزه دوم توسط نظریه های استعمارگرایی و نو استعمارگرایی غنی تر شده است. در حالی که تجارت و دسترسی به مواد اولیه جرقه آغاز استعمارگری را در دوران مرکانتیلیسم زد، استعمارگرایی مسیر توسعه در مستعمرات را تغییر داد و دو اثر مهم بر جا گذارد:

- استعمار زمینه توسعه سریع آن صنایعی را در مستعمرات فراهم کرد که مکمل پایه صنعتی مراکز استعمارگر بودند. به عنوان مثال صنایع معدن، استخراج نفت و سایر مواد خام، حمل و نقل و غیره.
- استعمار مانع توسعه سایر صنایع و بخش های اجتماعی مستعمرات بود که با پایه صنعتی مراکز استعمارگر رقابت می کردند.

این دلیل اصلی و اگرایی اجتماعی مشاهده شده توسط حمزه علوی است. این توسعه نامتقارن، که همچنین به نام "کم توسعه یافتگی" خوانده شده است، منجر به وضعیتی می شود که جامعه نیاز به مصرف محصولات پیشرفته صنعتی دارد، در حالی که ظرفیت تولیدی خود قادر به عرضه آن محصولات نیست. این معکوس مشکل مشاهده شده در مراکز سرمایه داری است. به عبارت دیگر، مدل "محدود به تقاضا" که کورنای از سرمایه داری ارائه داد، تنها در مورد مراکز پیشرفته سرمایه داری کاربرد دارد. حوزه های توسعه نیافته همیشه محدود به منابع هستند، هرچند ریشه محدودیتهای این جوامع اساساً با مشکلات جوامع بلوک سوسیالیستی تفاوت دارد.

ظرفیت تولید بیش از توان مصرف در مراکز پیشرفته سرمایه داری که سونیزی و هم خطان وی مشاهده کردند و تقاضای مصرف بیش از توان تولید در کشورهای توسعه نیافته که والرشتاین و دیگران مشاهده کردند، دو روی یک سکه هستند. از یک سو، سرمایه داری، همانطور که توسط مارکس مشاهده شده، تمایل به افزایش بهره وری تولید خود به ظرفیت نامحدود دارد، اما شرایط آنتاگونیستی توزیع، مانع پیشرفت مستمر آن در جامعه تولیدی می شود. بنابراین، تلاش می کند که بازار مصرف خود را با به دست آوردن بازارهای خارجی، یعنی مناطق توسعه نیافته، گسترش دهد. از سوی دیگر، جوامع پیرامونی که به مصرف برندهای با کیفیت بالا، نسبتاً ارزان تر و از نظر روانی پذیرفته شده مراکز پیشرفته سرمایه داری عادت کرده اند، قادر به رقابت صنعتی نبوده و صنایع آنها مجال توسعه نمی یابند.

از آنجائی که جوامع پیرامونی نقش گسترش بازار مصرف صنایع مستقر در جوامع مرکزی سرمایه داری را بازی می کنند، نیروهای اجتماعی و سیاسی به شدت تلاش می کنند تا این همزیستی را حفظ کنند. مطمئناً، از آنجا که جوامع پیرامونی کنترل مجتمع صنعتی که از مصرف آنها منتفع می شود را در اختیار ندارند، نیروهای اجتماعی (و در نتیجه سیاسی) نیز در جوامع پیرامونی وجود دارند که جایگاه پیرامونی خود را نمی پذیرند. در جوامعی که عمدتاً روستائی هستند، گاهی اوقات این نیروها می توانند به یک جنبش مردمی جهت جدا شدن از مراکز استعمار تبدیل شوند که خواستار یک انقلاب صنعتی ملی است و زمینه توسعه متقارن را (یا از طریق یک سیستم سوسیالیستی یا ایجاد یک بورژوازی ملی کنترل شده) رقم می زند. اما، هنگامی که یک جامعه توسعه نیافته خود را به طور کامل در اقتصاد مراکز سرمایه داری ادغام کند، توسعه متقارن ملی به شیوه دموکراتیک غیرممکن می شود.

بنابراین، ادغام در اقتصاد مراکز سرمایه داری (که در جوامع توسعه نیافته با تساهل "جهانی سازی" نامیده می شود)، به اهرمی بدل می شود برای نفوذ سیاسی و تسلط هژمونیک قدرت متروپل بر نواحی پیرامونی. این معنای واقعی و ماهیت امپریالیسم در سرمایه داری معاصر است.

علاوه بر تمایل طبیعی جوامع پیرامونی به ادغام مستمر با کلانشهرهای سرمایه داری، این کلانشهرها به طور فعال قدرت نفوذ خود را برای جلوگیری و غلبه بر هر گونه تلاش در جهت رهائی از برتری خود به کار می گیرند (من بعد ما این پدیده را امپریالیسم می خوانیم). این کار اغلب با عنوان دفاع از آزادی و دموکراسی انجام می شود. همانطور که در اینجا مشاهده کردیم، به دلیل محبوبیت و اقبال عمومی در جوامع پیرامونی نسبت به سلطه متروپل، این ارجاعات به دموکراسی و آزادی قابل درک هستند. با این حال، وعده های رفاه، آسایش و پیشرفت عمومی اغلب فریبنده بوده و بنابر شواهد متعدد تاریخی بی اساس بودن آنها ثابت شده است. با این وجود، ماریپیچ رو به پائین به نفع سلطه متروپول است. شرایط اقتصادی و اجتماعی جوامع پیرامونی، در نتیجه ادغام مداوم آنها در سلطه اقتصادی متروپول، همچنان بدتر می شود، اما افکار عمومی به جای سلطه امپریالیستی، مقامات محلی را گناهکار

تشخیص می‌دهن و در نتیجه خواستار ادغام بیشتر در اقتصاد متروپل می‌شوند. یونان یک نمونه از این روند است. در حالی که اکثریت مردم برای پایان دادن به سیاست‌های ریاضت اقتصادی رأی دادند، از سوی دیگر اکثریت همچنین خواهان باقی ماندن یونان در اتحادیه اروپا بودند. بنابراین، با توجه به سیاست‌های نامنعطف پولی تحمیل شده توسط اتحادیه اروپا، هیچ گزینه‌ای جز ادامه سیاست‌های ریاضت اقتصادی باقی نمی‌ماند.

این کل داستان امپریالیسم معاصر نیست. برای مشاهده تصویری دقیق‌تر، درک این مطلب ضروری است که سیستم سرمایه‌داری جهانی معاصر ساختاری سلسله‌مراتبی دارد که در رأس آن ایالات متحده قرار گرفته است. همانطور که توسط مایکل هادسون توضیح داده شده است، ابرامپریالیسم ایالات متحده از طریق تسلط پولی به دست می‌آید و منجر به سرازیر شدن مقادیر هنگفتی به صورت رانت امپریالیستی می‌شود که از سایر نقاط جهان به اقتصاد ایالات متحده جریان دارد. [۹] این رانت به طور عمده در عناصر دپارتمان سوم جذب می‌شود، لذا باعث می‌شود نهادهای دپارتمان سوم در ایالات متحده در ابعادی غول‌آسا رشد کنند و بتوانند هژمونی ایالات متحده را در سراسر جهان بگسترند و از آن به عنوان کلانشهر اصلی امپریالیسم معاصر محافظت نمایند. قدرت امپریالیستی از طریق سه راه اصلی اعمال می‌شود:

- قدرت نرم: اقتناع افکار عمومی با استفاده از رسانه‌ها و سرگرمی
- قدرت سرد: تحریم‌های قانونی و سیاسی از طریق مؤسسات مالی و بین‌المللی
- قدرت سخت: استفاده از نیروی نظامی برای سرکوب مخالفان و یا تغییر معادلات ژئواستراتژیک به نفع قدرت‌های امپریالیستی

همانطور که مشخص است، هر سه مورد مشمول مؤسسات دپارتمان سوم هستند. اولین گزینه همچنین به عنوان زمینه‌ساز، تکمیل‌کننده و حامی گزینه‌های دوم و سوم استفاده می‌شود. در حالی که دومی (از طریق حمایت مالی) و سومی (از طریق اثرات روانی) به گزینه اول کمک می‌کنند، اولین گزینه به عالی‌ترین و ظریف‌ترین جلوه تمدن جهانی بدل می‌شود که از درون سرمایه‌داری جهانی معاصر سر بر آورده است.

تمام تمدن‌ها در طول تاریخ بشر همیشه به برکت وجود مازاد اقتصادی شکل گرفته‌اند. هرچه مازاد تولید یک جامعه بیشتر، ماهیت تمدن آن هم پیچیده‌تر است. از اهرام مصر گرفته تا برنامه‌های فضایی شوروی و ایالات متحده، همه آثار و نمادهای تمدن‌هایی هستند که از مازاد اقتصادی عظیمی برخوردار بوده‌اند. پدید آمدن یک اکوسیستم وسیع بر فراز جمعیت کارگران به هیچ عنوان پدیده جدیدی نیست. پدیده منحصر به فرد در تمدن معاصر تحت رهبری امپریالیسم ایالات متحده، "جهانی‌شدن" است. این جهانی‌شدن تنها به معنای آن نیست که قلمرو آن در پهنه‌های متعدد گسترده شده است. تاریخ، امپراتوری‌های قدیمی‌تری را هم به یاد دارد که چنین خصوصیتی داشتند، مانند امپراتوری روم، مغول، مقدونی و ایران. وجه‌التمایز "جهانی‌سازی" همانا توانایی عظیم آن برای جابه‌جایی جمعیت انسانها است. همانطور که خواهیم دید، این خصیصه عامل بروز خصایص دیگری در "جهانی‌سازی" است که آن را در برابر مبارزات استقلال‌طلبانه مقاوم‌تر ساخته‌اند.

ادامه دارد

مراجع

[1] K. Marx, Capital, Moscow, USSR: Progress Publishers, 1956.

[2] K. Marx, Capital, Vol III, NY: International Publishers, 1894.

- [3] J. Kornai, Economics of shortage, North-Holland Pub. Co., 1980.
- [4] P. A. Baran and P. M. Sweezy, Monopoly Capital, New York: Monthly Review Press, 1966.
- [5] S. Amin, The Law of Worldwide Value, Monthly Review Press, 2010.
- [6] Marx to Engels, Selected Correspondence, Moscow: Progress Publisher, 1975.
- [7] Wallerstein, World Systems Analysis, Oxford, UK: Eolss Publishers, 2004.
- [8] H. Alavi, Introduction to the Sociology of "Developing Societies", Palgrave, 1982.
- [9] M. Hudson, Super Imperialism : The Origin and Fundamentals of U.S. World Dominance, London, UK: Pluto Press, 2003.